

جلوه هایی از سنت در شعر شفیعی کدکنی

یعقوب نوروزی، استادیار، هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ماکو

noruziyagub@yahoo.com

حجت اله قهرمانی، مربی، مدرس دانشگاه پیام نور واحد ماکو

hojjat_ghahramani@yahoo.com

چکیده

آشنایی عمیق و همه جانبه شفیعی کدکنی با ادب فارسی و تحقیق و تفحص مستمر او در متون و دیوانهای شعری فارسی، سبب شده که نشانه های بارزی از تاثیر سنت در شعر او دیده شود. این تاثیر در همه ابعاد ژرف ساختی و روساختی شعر او آشکار است، هم در زبان شعری شاعر دیده می شود و هم در تصویرپردازی شاعرانه و هم در معنا و محتوی و مضامین شعری. شیفتگی او به سنت شعری فارسی، سبب شده که هر از گاهی عباراتی از این شاعران را در شعر خود آورده و در بافتی هنرمندانه نو و کهنه را با هم درآمیزد. شاعر در بسیاری موارد ابیات و مصراعهایی از شاعران سنتی را در شعر خود آورده و گاه واژگان و ترکیبات و اصطلاحاتی را از آنان گرفته و در شعر خود آورده است؛ در برخی موارد مضامین تکراری شاعران کلاسیک را در شعر خود آورده است. گاهی نیز تصویرهایی را از شاعران سنتی و معاصر در شعر خود آورده است. باورهای عامیانه و اشارات تاریخی و اساطیری نیز از دیگر نشانه های توجه شفیعی به سنت است. هدف ما در این مقاله بررسی همه جوانب این تاثیرپذیری و توجه به سنت است. برای این منظور همه موارد ذکر شده در شعر شفیعی مورد پژوهش قرار گرفت و نمودهایی از این تاثیرپذیری و گرایش به سنت را آوردیم.

واژگان کلیدی: شفیعی کدکنی، سنت گرای، ادبیات سنتی فارسی، واژگان، مضامین، تصاویر شعری

مقدمه

هیچ شاعری نمی تواند به طور کامل، پیوند خود را با سنت ها، پیشینه و ریشه ادبیات جامعه خویش بگسلد و هیچ شاعری نیز چنین ادعایی نمی تواند داشته باشد؛ چرا که هنر در بستر سنت می بالد و قدما «... به منزله پایه و ریشه اند، حکم معدنهای سر به مهر را دارند با مواد خامی که به ما (شاعران) می رسانند به ما کمک می کنند، جز اینکه ساختمان به دست ماست» (نیما، ۱۳۸۵، ص ۳۴۰). الیوت از منتقدان غربی در باره سنت و اهمیت آن می نویسد: «اگر شاعر هرگونه پیوندی از خودش را با همه ی سنت ها قطع کند، بی ریشه می شود و دیگر زبان او را کسی نمی فهمد» (Eliot. 1960: P49) به همین سبب در شعر هر شاعری می توان کم و بیش نشانه هایی از سنت ادبی را دید. با این تفاوت که در شعر برخی شاعران به سبب شیفتگی به سنت، این ویژگی بیشتر جلوه گری دارد و در برخی دیگر کورسویی از آن را می توان دید. شفیعی کدکنی از جمله شاعرانی است که سنت در شعر او بیشتر مورد توجه بوده است و این ناشی از شیفتگی شاعر به میراث کهن و گرانسنگ ادب فارسی است. تاثیرپذیری از میراث غنی ادب فارسی در شعر او تا حدی است که پورنامداریان در این باره می نویسد: «بی تردید در شعر هیچ یک از شاعران معاصر، خواه نوپردازان و خواه کهن گرایان این همه جلوه های تاثیر از میراث فرهنگی گذشته را نمی بینیم... آشنایی عمیق او با این میراث سبب شده که ارزشمندترین نکات را از لابه لای متون کشف کند و از دریچه ی ارزش ها و اندیشه های نو آن ها را طرح و احیا کند» (پورنامداریان، ۱۳۷۷: ۳۶). و این ویژگی است که به شعر شفیعی نوعی

تشخیص سبکی می‌دهد. شیفتگی به سنت در دوره‌های کمال شعری شاعر، نه تنها کم رنگ نمی‌شود، بلکه با شدت بیشتری ادامه می‌یابد. به گونه‌ای که درصد لغاتی که از زبان شاعران سنتی به عاریت گرفته، در اشعار متاخر او بیشتر است و همانطور که فتوحی نیز اشاره کرده است: «... عناصر باستانی زبان در مجموعه شعر هزاره دوم آهوی کوهی بسیار بیشتر از دفترهای پیشین اوست.» (فتوحی، ۱۳۷۷: ۲۱) و یکی از دلایل آن به یقین ابتدالی است که دامن نوگرایان زبان ورز را گرفته است که شاعر در قصیده‌ای^۱ با حسی نوستالوژیک از این روند، ابراز ناراحتی کرده است و شعر شاعرانی چون هوشنگ ایرانی و شاعران روزنامه‌ای را به باد انتقاد گرفته و شعر باصلا بت کهن فارسی را ستوده است. در کتابها و مقالات متعددی به موضوع سنت در شعر شفیعی پرداخته شده است؛ در برخی از این نوشته‌ها اشاره‌ای کلی به گرایش شفیعی به سنت شده و در برخی مشروح‌تر به این مساله پرداخته‌اند. دکتر پورنامداریان پژوهش‌های ارزشمندی در این مورد داشته است، در مقاله «سیری در هزاره دوم آهوی کوهی» به این موضوع پرداخته است. مجتبی بشر دوست در کتاب «در جستجوی نیشابور» مطالبی را در این مورد آورده و در کتاب «سفرنامه باران» که به کوشش حبیب‌الله عباسی چاپ شده در مقالاتی به صورت گذرا به این ویژگی شعر شفیعی نیز اشاره شده است. از دیگر نویسندگان می‌توان دکتر محمود فتوحی و دکتر فاطمه مدرسی را نام برد. فتوحی در کتاب ماه ادبیات و فلسفه به این موضوع پرداخته و بامدادی و مدرسی در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به اثرپذیری اشعار شفیعی کدکنی از آثار قدما» در مجله ادب پژوهشی، این موضوع را مورد بررسی و مذاقه قرار داده‌اند. ما در این پژوهش سعی کردیم بخشهایی را که مغفول مانده بود، مورد بررسی قرار دهیم و اباعادی از سنت‌گرایی شاعر را که به آن پرداخته نشده بود، بکاویم.

۱- آوردن بخشی از شعر شاعران سنتی (مصراع، نیم مصراع، ترکیبات و اصطلاحات):

انس و الفت شفیعی کدکنی با ادبیات سنتی سبب می‌شود، تا در اشعار خود مصراع‌ها و بخشهایی از اشعار شاعران سنتی یا متون نثر فارسی را بیاورد. این بخشها در هماهنگی کامل با کل ساختار شعرند و شاعر زیبا و هنرمندانه، نو و سنتی را به هم پیوند می‌زند و ترکیبی تاثیرگذار خلق می‌کند. نحوه جاسازی این مصراع‌ها و بخشهایی از شعر، عمق آشنایی شاعر را با ادبیات کلاسیک ایرانی و شاعران سنتی نشان می‌دهد. این ویژگی در سخن شفیعی عامدانه نیست، و گاه گاهی محفوظات ذهنی شاعر در مطاوی کلامش مجال بروز و ظهور پیدا می‌کند. از شاعرانی که بخشی از اشعار آنان در شعر شفیعی آمده است می‌توان به رودکی، ناصر خسرو، خیام، خاقانی، سعدی، مولوی، حافظ و ... اشاره کرد.

عبارت «ای آنکه غمگنی و سزاور» در شعر زیر:

در زیر آسمان/هرگز لبت تپیدن دل را/چون برگ در محاوره‌ی باد/بوده ست ترجمان/ای آنکه غمگنی و سزاوار/در انزوای پرده و پندار/جوبار را ببین که چه موزون/با نغمه و تغنی شادش/از هستی و جوانی/وز بودن و سرودن/تصویر می‌کند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۶۶)

برگرفته از این بیت رودکی است که شفیعی هنرمندانه آن را در متن خود گنجانده است.

ای آنکه غمگنی و سزاواری و ندر نهان سرشک همی باری (رودکی، ۱۳۷۷: ۴۳)

در شعر زیر:

غبار آلود و زشت/آمد زمین/ در دیده آدم/چو چشم خویشتن بگشاد و رخسار زمین را دید/هزاران سال بعد از او و/صدها سال پیش از ما/ز ناهمواری گیتی سرود رودکی نالید (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۶۳-۳۶۴)

شاعر اشاره‌ای دارد به این بیت از رودکی:

هموار کرد خواهی گیتی را؟ گیتی ست، کی پذیرد همواری (رودکی، ۱۳۷۷: ۴۳)

^۱ کاندرو تو کس نظر نکند جز به ریشخند

^۱ ای شعر پارسی که بدین روزت اوفکند

در شعر زیر نیز شفیعی:

آنک/ شهری که از دروازه های آن/ هم بوی جوی مولیان خیزد؛ هم یاد یار مهربان آید (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۷۲)
به این بیت رودکی نظر داشته است:

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی (رودکی، ۱۳۷۷: ۵۶)

باریدن روح در رباعی زیر:

پیش از تو دگر گل و بهاری ناید غم آید و غم گساری ناید

در ماتم تو روح بباریم نه اشک کز اشک در این زمینه کاری ناید (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵، ۳۷۶)

نیز برگرفته از عبارت زیر از بایزید بسطامی است که در تذکره الاولیای عطار آمده است:

گفت: به صحرا شدم عشق باریده بود. و زمین تر شده بود... (عطار، ۱۳۴۶: ۱۸۳)

از دیگر شاعرانی که شفیعی، عباراتی را از او اخذ کرده، خیام است. شفیعی کدکنی هم از لحاظ فکری، از خیام تاثیر پذیرفته و هم بخشهایی از رباعیات او را در شعرش آورده است. در شعر زیر:

نغمه توست بز/ آنچه که ما زنده بدانیم/ اگر این پرده برافتد/ من و تو نیز نمایم/ اگر چند بمانیم و/ بگوییم همانیم (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵، ۴۶)

عباراتی که شاعر آورده، از این رباعی خیام ماخوذ است:

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین سر معما نه تو خوانی و نه من

هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون پرده بر افتد نه تو مانی و نه من (خیام، ۱۳۸۵: دوازده)

رباعی زیر از خیام:

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست بی باده ارغوان نمی باید زیست

این سبزه که امروز تماشاگاه ماست تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست (خیام، ۱۳۸۵: ۲۱۶)

هم منبع الهام شفیعی در بیت زیر است.

وین سبزه ای که زار بر آن گرید ابر صبح بذری ز سبزه های تماشاگاه وی است (شفیعی، ۱۳۸۵: ۵۹)

در بیت:

عجبا کز گذر کاشی این مزگت پیر هوس کوی مغان است دگر بار مرا (همان، ۲۱)

شاعر مصراع دوم این بیت خاقانی را تضمین کرده:

سفر کعبه به صد جهد بر آوردم و رفت سفر کوی مغان است دگر بار مرا (خاقانی، ۱۳۸۵: ۳۹)

و محتوای بیت زیر و عبارات و اصطلاحاتش:

چه خواستیم و چه رو کرد نقشبند قضا که خود نبود «در آینه تصور ما» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۴۹)

نیز برگرفته از این بیت انوری است:

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آینه تصور ماست (انوری، ۱۳۳۷: ۲۷)

سعدی از دیگر شاعرانی است که نمونه های بسیاری از تاثیرپذیری شفیعی کدکنی را از آثار منظوم و منثور او می توان نام برد. در عبارات زیر:

یخ بسته سنگ و دست و صدا نیز/ در کوچه های حادثه یار/ بن بست ظلمت است و زان سوی/ بنگر سگان هار رها را (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۳۴)

شفیعی به بخشی از «حکایت دهم» باب چهارم از گلستان سعدی توجه داشته است در این حکایت آمده: «...خواست تا سنگی بردارد و سگان را دفع کند. زمین یخ گرفته بود. عاجز شد. گفت: این چه حرامزاده مردمان اند، سنگ را بسته اند و سگ را گشاده!...» (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۲۵)

عبارت «دیدار می نمایی و پرهیز می کنی» در شعر زیر:

ای باد ای صبورترین سالک طریق/ای خضر ناشناس/که گاهی به شاخ بید/گاهی به موج برکه و /گاهی به خواب
گرد/دیدار می نمایی و پرهیز می کنی/ایام تشنه کامی ما را/از یاس های ساحل دریاچه ها مپرس/آنجا که از شکوفه
شکر ریز می کنی(شفیعی کدکنی،۱۳۷۶: ۱۹۱)

نیز بر گرفته از این بیت سعدی در گلستان است:

دیدار می نمایی و پرهیز می کنی بازار خویش و آتش ما تیز می کنی(سعدی،۱۳۶۲: ۶۴۴)
یا در عبارات زیر :

من به آواز تو می اندیشم از راهت نمی پرسم/که به ترکستان رود یا کعبه یا جای دگر ای مرد (شفیعی
کدکنی،۱۳۸۵: ۳۲۸)

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی این راه که می روی به ترکستان است(سعدی،۱۳۸۹: ۷۳)
که خاصیت مثل سایر یافته، سود جسته است.

شفیعی در بندهای زیر :

نسیمی ورق می زند/ برگهای سپیدار را/در شعاع گل زرد/و گنجشک با هوشیاری/می آموزد از هر ورق گونه گون
معرفتها(شفیعی کدکنی،۱۳۸۵: ۴۴۴)

ذرات کاینات/به دیدار ژرف بین/هر یک گشوده پیش نگاه تو دفتری/گوید/قرار زندگی/از بی قراری است(همان،
۴۶۵)

نیز ملهم از این بیت معروف سعدی در غزلیاتش می باشد:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت گردگار(سعدی،۱۳۸۹: ۵۱۹)
در چینش عبارات زیر:

ایستاده/ابر و /باد و /ماه و /خورشید و /فلک/از کار/زیر این برف شبانگاهی(شفیعی کدکنی،۱۳۸۵: ۴۹۱)
نیز شاعر گوشه چشمی دارد به این بیت سعدی:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری(دیباچه گلستان)
در بیت :

دهل زنی که از این کوچه مست می گذرد مجال نغمه به چنگ و چگور ما ندهد(شفیعی کدکنی،۱۳۸۵: ۳۳۳)
شاعر ملهم از این بیت سعدی است:

تحکم کند سیر بر بوی گل فرو ماند آواز طبل از دهل(سعدی،۱۳۶۲: ۳۰۴) *انگاره برجند*
حافظ نیز از تاثیرگذارترین شاعران، در عالم فکری و زبانی شفیی است؛ شاعر بسیاری از اصطلاحات و ترکیبات و
عبارات شعری را از او به وام گرفته است و زیبا و دلنشین در مطاوی اشعار خود آورده است. داستان دیو و انگشتری
سلیمان که در شعر حافظ بارها و بارها آمده، دستمایه شفیی در عبارات زیر است:

اهرمن خاتم دانایی و زیبایی را برد زانگشت سلیمانی او(شفیعی کدکنی،۱۳۸۵: ۳۵۰)
عبارت «تقریر چنگ و عود» در این شعر شفیی:

اما در آن میانه/زشادی/کس را خبر نبود«زتقریر چنگ و عود»(همان، ۱۸۴)
برگرفته از این بیت حافظ است:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند پنهان خوری باده که تعزیر می کنند(حافظ،۱۳۶۶: ۲۷۱)
بیت زیر از حافظ :

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کاین اشارت زجهان گذران ما را بس(همان،۳۶۳)
نیز منبع الهام شاعر در بند زیر بوده است:

بر لب عمر نشستن،گذر جوی ندیدن/لحظه خویشتن از خویش زدودن... (شفیعی کدکنی،۱۳۸۵: ۴۶۷)

در شعر زیر:

بر لاژورد صبح زمرد/رها/رها/در زمره زمردی اش لعل پاره ها/خون موج می زند به دل لعل ها ولی/نز بهر آنکه از خزف است آن اشاره ها(همان، ۱۵۹)

کلمات و ترکیبات برگرفته از این بیت حافظ است:

جای آن است که خون موج زند در دل لعل زین تغابن که خزف می شکند بازارش(حافظ، ۱۳۶۶: ۳۷۵)
سرو و قمری و لاله در شعر زیر:

زخشکسال چه ترسی/که سد بسی بستند/نه در برابر آب/که در برابر نور/و در برابر آواز و در برابر شور/در این زمانه عسرت/ به شاعران زمان برگ رخصتی دادند/که از معاشقه سرو و قمری و لاله/سرودها بسرایند ژرفتر از خواب/زلال تر از آب(در کوچه باغهای نیشابور)

نیز به نوعی القاگر تکرار کلمات «سرو و گل و لاله» در این بیت حافظ به ذهن است.

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود وین بحث با ثلاثه غسله می رود(حافظ، ۱۳۶۶: ۳۰۵)
کلمات «چراغ مرده» و «هوش آفتابی» در عبارات زیر:

مرد/صبرت ار به طاق آمدست/زین شب چراغ مرده ملول/هوش آفتابیت کجاست(همان، ۱۱۰)
نیز این بیت حافظ را به یاد می آورد:

زروی دوست دل دشمنان چه دریابد
چراغ مرده کجا نور آفتاب کجا(همان، ۳)

۲-واژگان شعری:

شفیعی کدکنی شیفته ذهن و زبان حافظ است؛ در جای جای شعرش نشانی از اندیشه های ریاستیانه حافظ دیده می شود و شاعر با واژگانی که متعلق به منظومه فکری و فرهنگی حافظ است، داشته های ذهنی خود را ثبت می کند. شاعر این واژگان را از عصری به عصر دیگر انتقال داده و از این واژگان با توجه به شرایط فکری و فرهنگی جامعه، مدلولهایی نزدیک به آنچه را که در دوره حافظ داشته اند، ایراد می کند و جانی دوباره به آنها می بخشد. کلماتی مانند عسس، شحنه، داروغه، تزویر، باده فروش، رندان بلاکش، پرده تزویر، مستی و راستی و ...

از میان کلماتی که عسس یک یک را/تهی از مقصد و معنی کرده ست(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۲۴)

در آنجا که آن عشق پاک برهنه لب تشنه جان می سپارد و لیکن زدست عسس آب پس می زند(همان، ۱۵۵)
مستیم و در زبانه تزویر شعله ور/وآنکه که سر به پیش هم آریم بی سرود/در چشم من اشاره مستی و راستی/گوید بر این حماسه بی قهرمان ما درود(همان، ۱۶۰)

عصری که مرغ صاعقه را نیز/داروغه و دروغ درایان/می خواهند/در قاب و در قفس(همان، ۱۱۵)
خاموشی از جهنم ایام/داروغه و دروغ و درختان و دارها/بازار و جای دزدی و سوگندهای سخت/وآن شحنه های پشت به محراب در ظلام(همان، ۸۳)

آه از این قوم ریایی که در این شهر دوروی روزها شحنه و شب باده فروش اند همه(همان، ۱۴۰)

به وفای تو که رندان بلاکش فردا جز به یاد تو و نام تو ننوش اند همه(همان، ۱۴۱)

در شعر شفیعی نیز هر کدام از این واژگان با بار منفی به کار برده شده اند. عسس کلمات را تهی از معنا کرده و عشق پاک برهنه از دست او آب پس می زند. داروغه در جوار جهالت است و با صفت دروغ و دروغ دریایی از او یاد می شود. شحنه ها پشت به محراب و در ظلام اند. قوم ریایی روزها شحنه و شب باده فروش اند و تنها رندان بلاکش اند که پاکباز و صادق اند.

تکرار این واژگان به صورت مستمر در شعر شفیعی و بسامد بالای آن علاوه بر شیفتگی شاعر به حافظ، نشان از این دارد که شفیعی نیز مصداق هایی برای این تظاهر و ریاکاری؛ که نوعی آسیب اجتماعی به شمار می رود، یافته و

اینچنین از آن سخن رانده است. علاوه بر ترکیبات و واژگانی که شفيعی از حافظ به وام گرفته، واژگان کهن بسیاری هم در شعر او وجود دارند که در سنت شعری فارسی کاربرد داشته اند و شفيعی آنها را با مطالعه در دیوانهای شاعران کلاسیک فارسی و آشنایی عمیق با ادب سنتی فارسی داشته است به وام گرفته است. از این واژگان می توان: جابلقا(۱۴۴)، زمهریر(۱۴۵)، بلاساغون(۱۴۵)، جابلسا(۱۴۵) خنیا(۷۹) خنیاگر، تموز(۳۰۶) ژاژ(۱۲۹، ۸۷) ژاژسرای(۱۷۴) نغز(۳۰۹) گریزی و فرهی(۳۴۳) نفیر(۳۹۷) کناس(۲۶) ریمن(۹۴) نغمه طراز(۷۲) قصر قیصران(۱۱۷) نخاس پیشگان(۱۱۸) نماز آوردن(۴۸) آرامگه(۹۰) نافه ختن(۵۲) طغرا(۹۹) شوکران(۱۷۰) تتق(۲۸۳) اشتر(۳۴۶) سرنامه(۱۴) تنین(۱۵) فرغانه(۱۸) فرخار(۱۸)... را نام برد که پیشینه ای کهن در ادب فارسی دارند.

از دیگر واژگانی که در شعر شفيعی بسامد بالایی دارند می توان کلمات غز، تاتار و تاتار و ترکیباتی برساخته از آنها همچون فتنه تاتار، جرگه تاتار، عهد تاتار، وحشت غز، حمله غز و تاتار و... را نام برد که مرتبط با تاریخ ایران در دوره اسلامی می باشند. شفيعی به سبب این که خراسانی است و در حافظه تاریخی خراسانیان به طور اخص و ایرانیان به شکلی عام، حملات غز و تاتار ماندگار شده، اشاراتی به این کلمات داشته و تلمیحاتی از آن برساخته است. مطالعه ی دیوانهای شاعران سنتی و برخی متون عرفانی که در آن به این جنگها و غارتگریها اشاره شده، در احیاء دوباره این کلمات نقش داشته است(در دیوان ناصر خسرو بارها به این غارتگریها اشاره شده است)(ر.ک. دیوان ناصر خسرو، صص ۱۰۲، ۳۲۸). در رباعی ای از خاقانی نیز به غارت غز اشاره شده است:

ای چشم تو فتنه فلک را قلوب هجران تو شیر شرزه را گیرد بز
ای زلف تو بر کلاه خوبی قندز با غارت تو عفی الله از غارت غز(خاقانی، ۱۳۸۵: ۷۲۱)

دلیل دیگری که می توان برای بسامد بالایی این کلمات در شعر شفيعی ذکر کرد، علاقه شفيعی به عرفان و تصوف است؛ چرا که چند تن از مشایخ بزرگ تصوف در هجوم غزان به خراسان بزرگ و غارتگریهای آنها به شکلی بسیار وحشیانه مورد شکنجه قرار گرفته و کشته شده اند، که از جمله آنها نجم الدین کبرا - متولد ۵۴۰ هـ ق در خیوه خوارزم و مقتول در مقاومت با تاتار در ۶۱۸ هـ ق. را می توان نام برد. در این باب در کتاب نفحات الانس می آید: «چون کفار به شهر درآمدند شیخ اصحاب باقی مانده را بخواند و گفت: «قوموا علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله.» و به خانه درآمد و خرقة خود را پوشید و میان محکم بیست. و آن خرقة پیش گشاده بود. بغل خود را، از هر دو جانب، پر سنگ کرد و نیزه به دست گرفت و بیرون آمد. چون با کفار مقاتله شد در روی ایشان سنگ می انداخت تا آن غایت که هیچ سنگ نماند. کفار وی را تیرباران کردند»(جامی، ۱۳۳۶: ۴۲۳)

بوته گندم روئیده بر آن بام سفال / بادآورده آن خرمن آتش زده است / که به یاد آورد از فتنه تاتار مرا(شفيعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۰)

کسی نمی آرد به یاد از عهد تاتاران/ تا به اکنون این چنین باران... (همان، ۱۰۶)
آن چربدست سحر طرازی که ساز او / شد سوخت بار جرگه تاتار(همان، ۷۹)
نیمی زچنگ او به دگر پاره سفال / در خاکریز وحشت غزها نهفته است(همان، ۵۹)
می توان در حمله غز یا تاتار و ترک / در ستیز دشمنان بر پشت زینش دید(همان، ۷۴)

۳- تکرار مفاهیم و مضامین شعری شاعران سنتی:

در برخی موارد نیز شفيعی، مفاهیم و مضامین و تم ها را از شعر سنتی گرفته و با بیانی نو و جدیدتر عرضه می دارد.

جستیم و هیچ یافت نشد زیر آسمان سیمرغ و کیمیا و خردمن شادمان
هر جنبشی به گیتی از آن بود تا شود شادی نصیب مرد خردپیشه بی گمان
اما همواره بوده و بینی هنوز هست اندوه بهره بهر خردمن از زمان(شفيعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۰۸-۳۰۹)
شاعر مفهوم این ابیات شهید بلخی را به بیانی دیگر تکرار می کند:

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه
در این گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیابی شادمانه (دبیر سیاقی، ۱۳۷۴: ۲۹)

محتوای شعر زیر:

مهار این شتر مست را که می گیرد/کنون که مرتعی این چنین خوش چرا دیده ست/به سایه سار خوش بید و باد
جویباران/دگر نخواهد هرگز به رفته ها پیوست (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۷۱)

نیز به گونه ای الهام گرفته شده از این بیت حافظ است:

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف (حافظ، ۱۳۶۶: ۴۰۰)

مضمونی که شفیعی در عبارات زیر آورده نیز از مضامین تکراری شعر فارسی است و در دیوانهای حافظ، مولوی و سعدی و دیگر شاعران ایرانی نمونه های بسیاری برای آن می توان یافت.^۱

خوشا پرنده که بی واژه شعر می گوید/گذر به سوی تو کردن زکوچه کلمات/به راستی که چه صعب است و مایه آفات (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۱۱)

در شعر زیر:

آن من که می نشیند و آن من که می رود/آن من که می سراید مانا که دیگری است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۴۱۱)

هنر سرودن شعر از دید شفیعی محصول از خود به در شدگی هنرمند در لحظه ی آفرینش هنری است. این مضمون، مضمونی تکراری در ادب فارسی است که شفیعی به بیانی دیگر آن را ادا کرده است. در شعر مولوی و حافظ و دیگر شاعران نمونه های بسیاری برای آن می توان پیدا کرد.

مانند کردن جهان به عرصه شطرنج و فلک به شطرنج باز ماهری، که غایبانه می بازد و دست از همگان می برد، هم از موضوعات تکراری ادب فارسی است^۲ که در این شعر شفیعی تکرار شده است:

وقتی که بر این رقع شطرنج نشستم/دنباله آن بازی دیرین کهن بود/هر مهره به جایی نه به دلخواه من و کار/بیرون زصف آرای اندیشه من بود (همان، ۲۴)

در رباعی زیر نیز شفیعی متأثر از اندیشه و جهان نگرایی خیامی و زبان رباعیات اوست و به نوعی موضوعات تکراری در رباعیات او را بن مایه شعر خویش قرار داده است.

شب بود و نسیم بود و باغ و مهتاب من بودم و جویبار و بیداری آب
وین جمله مرا به خامشی می گفتند کاین لحظه ی ناب زندگی را دریاب (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۶۷)

در ابیات زیر نیز گوشه چشمی به مضامین بعضی رباعیات خیام داشته است.

وین زن که از میان سفال شکسته ای گیسو گشوده چنگ به مضراب می زند
هم بزم باده نوشی آن هوش قرن هاست کاین سان بر آتش غم او آب می زند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۵۹)

۴- تصاویر و ایماژهای شعری

آشنایی با ادب کلاسیک فارسی و انس و الفت با دواوین شعری گذشتگان و متون نثر گذشته، در تصویرپردازی و ایماژسازی شعری شفیعی بی تاثیر نبوده است. شاعر در بسیاری موارد تصاویری از شعر سنتی را وام گرفته و در کنار تصاویر نوی که مرتبط با زندگی امروزی و برگرفته از ویژگیهای زندگی مدرن امروزی هستند، آورده است. ترکیب

^۱ -مولوی می سراید:

تا که بی این هردو با تو دم زدم (مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳۲)

حرف و گفت و صوت را بر هم زدم

شطرنجی تقدیرش در ماتگه حرمان (خاقانی، ۳۵۹)

^۲ -خاقانی گوید: ای بس شه پیل افکن کآورده به شه پیلی

که کس نبود که دستی از این دغا ببرد (حافظ، ۱۷۵)

فغان که به همه کس غایبانه باخت فلک

«مرغ دل» که شاعر آورده، ماخوذ از تاریخ بیهقی است. در بخشی از داستان حسنک وزیر می آید: «... و من در خلوت، دیگر روز او را بسیار ملامت کردم. گفت: تو مردی مرغ دلی سر دشمنان چنین باید» (بیهقی، ۱۳۸۰، ۲۹۱).
 ببین چه مرغ دلی / کز غمی پرد رنگت / که طیف هاش هزار هزار بار تو را / به دام چاله وحشت کشانده گاه عبور: / غم ستاره دنباله دار و بیم ظهور (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۲۹-۱۳۰)

تصویر کژدم غربت نیز برگرفته از این بیت ناصر خسرو است:
 آزرده کرد کژدم غربت جگرم را / گویی زبون نیافت زگیتی مگر مرا (ناصرخسرو، ۱۳۸۰: ۸۹)
 وینجا بلای «کژدم غربت» / پیری و انتظار / آن سبزه زار مخمل روحش را / فرسوده نخ نما کرده ست (شفیعی کدکنی، محمدرضا، آینه ای برای صداها، ۱۳۸۵، ۳۹۵).

تصویر «حله بریشم» برای شعر که در عبارت زیر آمده است:
 خاموش ماندی و نسرودی / گفتن نداشت یا که شنفتن؟ / آن حله بریشم / تو نرم شد چنانک / کرمی شدی میانه پیله / طوفان واژه های تو امروز / گر خاک در دهان شیاطین نیفکند
 برگرفته از این ابیات فرخی سیستانی است که در وصف شعر سروده است:
 با کاروان حله برفتم زسیستان / با حله ای تنیده زدل بافته زجان
 با حله ای بریشم ترکیب او سخن / با حله ای نگارگر نقش او زبان (فرخی سیستانی، ۱۳۸۲: ۵۳)

تصویر «گل زرد» برای خورشید در شعر زیر:
 نسیمی ورق می زند / برگهای سپیدار را / در شعاع گل زرد / و گنجشک با هوشیاری / می آموزد از هر ورق گونه گون معرفتها (همان، ۴۴۴)

نیز برگرفته از این بیت نظامی است:
 هزاران نرگس از چرخ جهانگرد / فروشد تا برآمد یک گل زرد (نظامی، ۱۳۷۶: ۷۷)

شاعر در خلق تصویر «چنگ روح» در شعر زیر:
 رونق ساز و / سراآواز و / سرود دگری / آفرین بر تو که مجموعه چندین هنری / چنگ روح / تو به هر پرده سرودی دارد / عارفان جوهر عصیان تبار بشری (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۷۱)

هم گوشه چشمی به تصاویر شعری مولوی در این ابیات داشته است:
 شمس تبریزی به روحم چنگ زد / ز آن سبب در عشق گشتم ارغنون (غزلیات شمس)
 از عشق تو گشتم ارغنون عالم / وز زخمی تو فاش شده احوالم
 ماننده چنگ شد همه اشکالم / هر پرده که می زنی مرا مینالم (مولوی، ۱۳۳۷: ۱۵۲۷)

از میان شاعران معاصر نیز شفیع، تصاویری را از اخوان و شاملو گرفته است. موج و گریختن او از خود از تصاویری است که شفیع آن را از اخوان گرفته است.
 هیچ می دانی چرا چون موج / در گریز از خویشتن پیوسته می کاهم / زآنکه بر این پرده تاریک، این خاموشی نزدیک / آنچه می خواهم نمی بینم / آنچه می بینم نمی خواهم (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۹)

اخوان در بخشی از شعرش آورده:
 صدا و آنگاه چون موجی که بگریزد زخود در خامشی / می خفت (اخوان، شعر زمان ما، ۱۵۰)

شفیعی برخی از تصاویر شعری خودش را نیز از شاملو گرفته است. شعر زیر از شفیع:
 زاغی سیاه و خسته به مقراض بالهانش / پیراهن حریر شفق را برید و رفت / من در حضور باغ برهنه / در این لحظه ی عبور شبانگاه / پلک جوانه ها را / آهسته می گشایم و می گویم (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۶: ۲۴)

از لحاظ تصویری، شعر کلاغ شاملو را در ذهن تداعی می کند. تصویر «قیچی سیاه» که شاملو برای بالهای کلاغ به کار برده، به اضافه تشبیهی «مقراض بالها» بدل شده و تعبیر «از آسمان کاغذی مات قوسی برید کج» تعبیری نزدیک به تعبیر «پیراهن حریر شفق را برید و رفت» می باشد.

هنوز در فکر آن کلاغم در دره های یوش/با قیچی سیاهش/بر زردی برشته گندمزار/با خش خشی مضاعف/از آسمان کاغذی مات/قوسی برید کج/او رو به کوه نزدیک/با غار غار خشک گلویش/چیزی گفت/که کوهها/بی حوصله/در زل آفتاب/تا دیرگاهی آن را/با حیرت/در کله های سنگیشان/تکرار می کردند.../چه دارد بگوید/با کوههای پیر/این عابدان خسته ی خواب آلود(شاملو، ۱۳۸۲: ۷۸۳)

تصویر «آسمان تنگ خیال» در شعر زیر:

آن روز از پریدن یک زاغ/در آسمان تنگ خیالش/تمام شک/تیغ یقین حضرت میر مبارزان/برنده گشت و گشت/که/با سطری از آذرخش/پیر و جوان و کودک و بیمار قریه را/یکجا روانه کرد/به ادراکی از درک(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵، ۵۲)

برگرفته از تصویر «آسمان خشک خیال» در این شعر شاملوست:

موضوع شعر شاعر پیشین/از زندگی نبود/در آسمان خشک خیالش/او/جز با شراب و یار نمی کرد گفتگو.(شاملو، ۲۱۹، ۱۳۸۲)

تصاویر «ساعت سرخ» و «ساعت فرتوت» هم که توسط شاملو و شفیعی برای قلب به کار برده شده اند، تصاویری نزدیک به هم هستند.

اگر مرگ/ همه آن لحظه ی آشناست که ساعت سرخ/از تپش باز می ماند (همان، ۵۳۴)

آه/ناجوانمردی گیتی آیا/تا بدانجاست که فردا/نبض این ساعت فرتوت نخواهد زد/هیچ مستی دیگر در ته کوچه بن بست(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵، ۱۲۵)

تصویر آبشار برای اشک که در شعر زیر از شفیعی آمده:

زلال روشن چشمانش/آبشار کبود/که آیتی است/به تصویر بیم و شرم و شکوه/نگاه ترد گوزنی است/کز بلند ستیغ/در آب می نگرد/عبور سایه ی صیاد را/زدامن کوه(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۶)

پیش از او در این شعر شاملو نیز آمده است و شفیعی به احتمال، ملهم از این تصویر شاملوست.

من فکر می کنم/هرگز نبوده/دست من/این سان بزرگ و شاد/احساس می کنم در چشم من/به آبشار اشک سرخگون/خورشید بی غروب سرودی کشد نفس(شاملو، ۳۳۵، ۱۳۸۲)

در شعر زیر نیز شفیعی در محتوا و تصویر، متأثر از شعر «در این بن بست» شاملوست!

هر کوی و برزنی را/می جویند/هر مرد و هر زنی را/می بویند/بشنو/این زوزه ی سگان شکاری است/در جست و جویش اکنون (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۶)

۵- باورهای عامیانه

از دیگر نمودهای سنت در شعر شفیعی کدکنی، اشاره به اساطیر کهن ایرانی و باورهای عامیانه ای است که در شعر او مجال بروز یافته است و برگرفته از اشعار شاعران سنتی ایران و فرهنگ کهن ایرانی است. در شعر زیر:

پرسیدم از صبح و پاسخ نیامد/وقتی که این کرکس هفتمین را/دور زمان روز عمرش سرآرد/سیمرغ از افسانه/بیرون پرد سوی تاریخ آیا(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۸۶)

^۱ - دهانت را می بویند/مبادا گفته باشی دوست می دارم /دلت را می بویند /روزگار غریبی است نازنین.../آنکه قصابان اند بر گذرگاهها مستقر / با کنده و ساتوری خون آلود /روزگار غریبی است نازنین... (شاملو، ۸۲۴)

شفیعی اشاره ای به باور عامیانه در فرهنگ کهن ایرانی دارد که در اشعار شاعران فارسی زبان نیز منعکس شده است. بر اساس این باور عامیانه ایرانی، هر سیاره هفت هزار سال عمر می کند و به زوال می گراید. در فرهنگ فارسی معین می آید: هفت دور و مدت که هر دوری شامل هزار سال است و تعلق به یکی از هفت سیاره دارد و چون هزار سال تمام شود، دور سیاره دیگر آغاز گردد. این ادوار را از زحل آغاز کنند و به ترتیب فرود آیند تا به ماه (قمر) رسند. (فرهنگ معین، مدخل هفت دور) **کرکس هفتمین** که در شعر شفیی آمده اشاره به دور قمر دارد و دور قمر آخرین دور هفت سیاره است، دور آدم آغاز دور قمری است. و گفته‌اند در پایان این دور قیامت آغاز شود و این دور، دور نحوست و بلاست.

خضر و این باور که به هر جا گذر کند، سرسبز و خرم می شود از دیگر باورهای عامیانه منعکس شده در ادبیات فارسی است، که در شعر شفیی نیز بارها و بارها به آن اشاره شده است.

بهار عاریتی/خضری مگر گذشته ازین راه/آه این چه معجزه ست/کز دور سبز می زند و جلوه می کند/تنوار خشک و پیر سپیدار پار/شاید/ما/نه/بی گمان/این پیچکی ست رسته و بالیده/و افکنده طیلسان بلندش را/بر قامت نژند سپیدار دیدار خضر بود و /چه بسیار سبز و /سبز/ (شفیی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۶۴)

شگون ندارد چشم انتظار خواجه خضری/که زرد شد خشکید/و گردباد به اعماق لوت پرتش کرد (همان، ۶۸)

هفت دریا که در ادب کهن ایرانی فراوان آمده، و باور به وجود هفت دریا در جهان که باوری قدمایی است؛ پیشینه کاربرد این اصطلاح به روزگار سومریان، قومی ساکن میان رودان، بازمی گردد که قومی با زبانی تک‌خانواده و نامرتبط با دیگر خانواده های زبانی جهان بودند. در سروده ۸ از سرود انهدوانا برای ایزدبانو اینانا که در ۲۳۰۰ پیش از میلاد نوشته شده به «هفت دریا» اشاره می شود (Meador, ۲۰۰۱: ۲۹۲). در این شعر شفیی آمده است و نشان تاثیر او از سنت است. برهان قاطع به نقل از غیاث اللغات هفت دریا را این گونه نام می برد: دریای چین، دریای مغرب، دریای روم، بحر بنطس، بحر طبریه، بحر جرجان، بحر خوارزم. (برهان قاطع)

...هفت دریای جهان با همه طوفان هایش/می زند غوطه در آن کاسه طنبور هنوز (شفیی کدکنی، ۱۳۸۵: ۴۴)

تین (اژدها، تُعبان)، از صورتهای فلکی در نیمکره شمالی آسمان است. بنا بر اسطوره های کشورهای مختلف مشرق زمین، به هنگام خورشیدگرفتگی یا ماه گرفتگی، خورشید یا ماه به کام اژدهای فلکی (تین) می رود (ر.ک به ریور، ص ۱۶-۱۷). در گذشته در ایران، هنگام خورشیدگرفتگی یا ماه گرفتگی بر بام خانه ها روی طشت می زده اند تا اژدها، خورشید یا ماه را آزاد کند (ر.ک به نظامی، ص ۹۷؛ همو، ص ۲۰۰). این باور عامیانه در این بیت شفیی مجال بروز یافته است.

چو دست حرب بگشایند مردان در صف میدان / به سان تندر و تین همه تن بانگ و هرابی (شفیی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۵)

جابلقا و جابلسا دو شهر اسطوره ای هستند که در ادبیات فارسی مظهر شوق و غرب قرار گرفته اند.^۱ در دانشنامه اسلام می آید: نام جابلقا و جابلسا در روایات اسلامی زیاد استفاده شده است: «هریک هزار یا ده هزار در دارد، مخلوقات آنها غیرقابل شمارش اند، ساکنان آنها از ابلیس و حضرت آدم علیه السلام بی اطلاع اند و هریک هفت هزار سال عمر می کنند، خورشید و ماه را نمی بینند و از نور دیگری استفاده می کنند» (دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، برگرفته از مقاله «جابلقا»، شماره ۴۲۹۷)

بادا که جابلقا/با آن طلسم پر طنین فردا/هستار گیتی را کند زیر درفش خویش/فارغ ز گشنامار و بیماری و بی برگی/وز زمهریر و سوده سرما/نامی نماند از بلاساغون و جابلسا (شفیی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۴۵)

^۱ مکان کز بهر حق جویی چه جابلقا چه جابلسا (سنایی، ص ۲۷)

اسخن کز روی حق گویی چه عبرانی چه سریانی

برآمد صبح رخشنده چو از یاقوت عنقائی (ناصرخسرو، ۳۸۹)

چو زاغ شب به جابلسا رسید از حد جابلقا

از دیگر ویژگیهای شعری شفیعی اشاره به اساطیر شاهنامه است که در بسیاری موارد شاعر کوشیده است با بهره گیری از این عناصر اسطوره ای، واقعیت های جامعه امروزی را به تصویر بکشد. داستان سیاوش و گذشتن او از آتش، که در شاهنامه آمده است، در شعر زیر از شفیعی مورد توجه بوده است، با این اختلاف که سیاوش شعر شفیعی نه پاک، بلکه در هیات خوک از آتش بیرون آمده است.

خدایا/زین شگفتی ها/ دلم خون شد، دلم خون شد/ سیاووشی در آتش/ رفت و/ زآن سو/ خوک بیرون شد (همان، ۹۷)
در ابیات زیر نیز شاعر قهرمانان اسطوره ای شاهنامه را پشت سر هم آورده است که نشانی از رجوع شفیعی به تاریخ باستانی و اساطیری ایران است.

پناه رستم و سیمرغ و افریدون و کیخسرو
دلیری بخردی رادی توانایی و دانایی
اگر سهراب اگر رستم اگر اسفندیار یل
به هیجا و هجوم هر یکی شان صحنه آرای (همان، ۱۵)
در بیت زیر نیز سیمرغ را آن سان که در شاهنامه نیز آمده، مظهر فرزاندگی و خردمندی دانسته است.
پناه آرند سوی تو همه در تنگنایی ها
تویی سیمرغ فرزانه که در هر جای ملجایی (همان، ۱۵)
در شعر زیر نیز شاعر با اشاره به داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه، و کشته شدن اسفندیار پسر گشتاسب به دست رستم با چاره گری سیمرغ، بر این است که دیگر سیمرغی نخواهد جنبید و این چنین یاس و ناامیدی خود را با آمیختن اش با عناصر اسطوره ای، به مخاطب القاء می کند.

قصه این بار چنین گفته که سیمرغ نخواهد جنبید/ زاده زال زر از فر و فروغ پر او/ به توانایی جادویی خود/ تیر گز از دست قضا/ رهنمونی شده است/ چشم نوباوه گشتاسب، نه، چشم همگان/ گو در این واقعه نابینا باش (همان، ۱۵۸)
داستان حضرت نوح و کشتی او نیز دستمایه شعر زیر از شفیعی شده است:

نوح جدید ایستاده بر در کشتی
کشتی او پر زמוש و مار صحاری
لیک در آن نیست جای بهر کیوتر
لیک در آن نیست جای بهر قناری... (همان، ۱۲۰)
شاعر از عنصری دینی در القاء اندیشه ای منحصر به فرد و امروزی سود جسته است.

نتیجه گیری:

سروده های شفیعی نشان از تاثیر عمیق وی از سنت دارد و این می تواند حاصل مطالعه و تفحص او در اشعار و متون کلاسیک فارسی و شیفتگی و علاقه وافر او به میراث غنی ادب فارسی باشد. عشق و علاقه او به قله های ادب فارسی همچون حافظ، سعدی، مولوی، خیام و ... سبب می شود واژگان، تعبیرات، اصطلاحات و مصراعهایی از اشعار این شاعران را که در حافظه خود دارد، در شعر خود بیاورد و به همین سبب است که برخی واژگان ادبی کهن در شعر او جانی دوباره می گیرند و برای بیان منویات شاعر به کار گرفته می شوند و زبان شاعر را خاص و منحصر به فرد جلوه می دهند. تصویرپردازی از دیگر زمینه های تاثیرپذیری شاعر از سنت است؛ غور در شعر شاعران کلاسیک سبب شده شاعر تصاویر و ایماژهایی را از اشعار آنان گرفته و در شعر خود بگنجانند، شاعر در این زمینه از برخی شاعران معاصر پیش از خود همچون شاملو و اخوان نیز تاثیر پذیرفته که در متن به آن اشاره شد. برخی از اشعار شفیعی نیز تکرار مضامین شعری سنتی است که شاعر به بیانی دیگر و به شکلی هنرمندانه این مضامین را از گذشتگان گرفته و بازآفرینی کرده است. باورهای عامیانه و اشاره به این باورها که در جای جای متون کهن دیده می شود در شعر شفیعی نیز انعکاس یافته است و این مورد نیز یکی از موارد گرایش او به سنت می تواند باشد. اساطیر و عناصر اسطوره ای و تاریخی و دینی که در شعر او آمده نیز نشانی دیگر از توجه او به سنت ادبی شعر فارسی است. شاعر عناصر اسطوره ای و تاریخی را در بافتی نو و برای بیان ذهنیات خاص خود به کار گرفته است. همه انواع مختلف تاثیرپذیری نشان از آشنایی شاعر با سنت و شیفتگی و علاقه او به ادب کلاسیک فارسی است که این چنین گسترده در شعر او انعکاس یافته است.

منابع و مراجع

۱. ابن خلف تبریزی، محمد حسین، **برهان قاطع**، به اهتمام محمد معین، چ پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲
۲. ابوالفضل بیهقی، **تاریخ بیهقی**، مقدمه و توضیحات از منوچهر دانش پژوه، چ دوم، انتشارات هیرمند، ۱۳۸۰
۳. انوری ابیوردی، علی بن محمد، **دیوان اشعار**، به کوشش سعید نفیسی، تهران، چاپخانه پیروز، ۱۳۳۷
۴. حاکمی، اسماعیل، **برگزیده اشعار رودکی و منوچهری**، چاپ ششم، ناشر اساطیر، ۱۳۷۷
۵. بریان، بریور، **گرفتگیهای ماه و خورشید**، ترجمه محسن مدیر شانه چی، مشهد، ۱۳۶۵
۶. پورنامداران، تقی، **آوازباد و باران**، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۷
۷. جامی، **نصائح الانس**، چاپ مهدی توحیدی پور، تهران. کتابفروشی سعدی، ۱۳۶۶
۸. حافظ شیرازی، **دیوان غزلیات**، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چ چهارم، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۶۶
۹. خاقانی شروانی، **دیوان**، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چ هشتم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۵
۱۰. خیام نیشابوری، **دیوان رباعیات**. به کوشش دکتر عباس عطاری. تهران. نشر آسیم، ۱۳۸۵
۱۱. دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی
۱۲. دبیر سیاقی، محمد، **پیشاهنگان شعر فارسی**، تهران: مجموعه سخن پارسی، شرکت کتابهای جیبی، ۱۳۷۴
۱۳. رودکی، ابو عبدالله، **دیوان رودکی**، منوچهر دانش پژوه، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۴
۱۴. سعدی شیرازی، مصلح الدین، **گلستان**، به اهتمام محمد علی فروغی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹
۱۵. سعدی، مصلح بن عبدالله، **کلیات سعدی**، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲
۱۶. شاملو، احمد، **مجموعه آثار (دفتر یکم شعرها)**، چاپ چهارم، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۲
۱۷. شفیع کادکنی، محمدرضا، **آیین ای برای صداها**، تهران: سخن، ۱۳۷۶
۱۸. شفیع کادکنی، محمدرضا، **در کوچه باغهای نیشابور**، چ پنجم، تهران: توس، ۱۳۵۶
۱۹. شفیع کادکنی، محمدرضا، **هزاره دوم آهوی کوهی**، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۶
۲۰. شهریار، محمد حسین، **دیوان**، چ چهل و یکم، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۹۱
۲۱. عطار نیشابوری، **تذکره الاولیاء**، به تصحیح محمد استعلامی، تهران، زوار، ۱۳۴۶
۲۲. فتوحی، محمود، **نقد شعر شفیع**، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، از ص ۲۰ تا ۲۳، ۱۳۷۷
۲۳. فرخی سیستانی، **گزیده سخن پارسی**، بکوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ مروی، ۱۳۸۲
۲۴. معین، محمد، **فرهنگ فارسی**، چ هجدهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰
۲۵. مولوی، جلال الدین محمد بلخی، **مثنوی معنوی**، تصحیح قوام الدین خرّمشاهی، تهران: دوستان، ۱۳۹۲
۲۶. مولوی، جلال الدین محمد، **کلیات شمس**، چ ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷
۲۷. ناصر خسرو، ابو معین حمیدالدین، **دیوان اشعار**، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات معین، ۱۳۸۰
۲۸. نظامی گنجوی، **خسرو و شیرین**، به کوشش دکتر سعید حمیدیان چاپ اول، نشر قطره، ۱۳۷۶
۲۹. نیما یوشیج، **در باره هنر شعر و شاعری**، به کوشش سیروس طاهباز، چ اول، انتشارات نگاه، ۱۳۸۵

1. Meador, Betty De Shong. translator and editor *Inanna, Lady of Largest Heart: Poems of the Sumerian High*. University of Texas, 2001

2. T. S. Eliot. *Tradition and individual The SacreWood: Essays and Poetry & Criticism*, London: Methuen, ۱۹۶۰